



استقلال

خیلواکی

احمد فواد ارسال

۲۹ جون، ۲۰۲۵

سلاح ساختن از لغات و اصطلاحات: چگونه روایت «زبان مشترک» وحدت و حاکمیت افغانستان را تهدید می‌کند

زبان هرگز بی طرف نیست. زبان آینه ای از قدرت است، ابزاری برای قناعت دهی، و هنگامی که سوءاستفاده شود، سلاحی پنهان برای سلطه جویی می‌گردد. در افغانستان، هیچ موضوعی این حقیقت را به اندازه مناقشات فرهنگی کنونی که در پوشش «زبان و تمدن مشترک» با ایران در صدد زدودن تمایز هویت افغان است، بهتر بازتاب نمی‌دهد.

باید روشن سازیم: مسئله این نیست که دری، فارسی ایرانی و تاجیکی ریشه‌های زبانی مشترک دارند. این یک واقعیت تاریخی و زبانی‌ست، همانند بسیاری از خانواده‌های زبانی دیگر در جهان. و تحقیقات مستند تاریخی حاکی از این است که دری و سرزمین افغانستان منشأ اصلی این زبان مشترک بوده است. مشکل اصلی در جای دیگری‌ست، مشکل در استفاده‌ی سیاسی از این اشتراک زبانی به منظور تحمیل یکسان‌سازی فرهنگی دروغین، سرکوب گوناگونی درونی افغانستان، و پیاده‌سازی یک ستراتی خطرناک تفرقه بیانداز و حکومت کن.

زبان مشترک، سلطه وارداتی:

ستراتی قدرت نرم ایران در افغانستان در لفافه برادری فرهنگی پنهان است. از طریق مطبوعات، ادبیات، تشکیلات مذهبی، بورس‌های تحصیلی، و القای لغات خاص انتخاب شده، تهران نه تنها زبان فارسی، بلکه نسخه ایرانی‌سازی شده آن را ترویج می‌کند، و آن هم اغلب به بهای گذشتن از تعبیرات اصیل افغانی و لغات و اصطلاحات ریشه‌دار در پشتو، ازبکی، نورستانی، ترکمنی، بلوچی و حتی لهجه های بومی دری.

این «تجلیل میراث مشترک» نیست. این پلان تجدید هویت است. به همان ترتیبی که روسیه از مفهوم «دنیای روسی (Russkiy Mir)» برای دخالت در اوکراین و ممالک بالتیک به

بهانه‌ی حمایت از روسی‌زبانان استفاده می‌کند، ایران نیز در حال جای‌گذاری اثر فرهنگی خود در افغانستان از طریق ترویج تهاجمی فارسی به سبک ایرانی‌ست.

هدف پنهان اما خطرناک این حمله پنهان آن است که افغانستان را به عنوان ضمیمه‌ای از آنچه «جهان فارسی زبان» خوانده می‌شود ترسیم کند - یعنی یک ستلایت وابسته فرهنگی و تابع که هویت ملی‌اش در روایت تمدنی ایران ذوب شود.

تفرقه‌بیانداز و حکومت کن: حذف گوناگونی درونی:

ترویج یک معیار زبانی ایرانی شده، فقط مسأله لغات و اصطلاحات نیست - این مسأله قدرت است. با ارتقای فارسی ایرانی به عنوان طرز صحبت مرجع و به حاشیه‌راندن تعبیرات و لغات برخاسته از دیگر زبان‌های افغانستان، این پروژه یک گروه را در برابر گروه دیگر قرار می‌دهد:

- زبان‌های غیرفارسی مانند پشتو، ازبکی، ترکمنی، نورستانی و بلوچی را بی اعتبار می‌سازد و آن‌ها را کم ارزش یا «بازاری» جلوه می‌دهد.
- جدایی زبانی روشنفکران را تشویق می‌کند، جایی که روشنفکران شهری افغان لهجه‌ای را صحبت می‌کنند که از واقعیت مردم دور افتاده است.
- ستندرد ها و معیارهای فرهنگی بیگانه را القا می‌کند که در نهایت بر دیدگاه‌های سیاسی، برداشت‌های مذهبی و حتی وفاداری ملی تأثیر می‌گذارند.
- در عمل، این ستراتیژی با تحمیل وحدت زبانی ساختگی، زمینه‌ی اصطکاک میان اقوام و جوامع افغانستان را فراهم می‌سازد و توازن طبیعی چند فرهنگی افغانستان را تضعیف می‌کند.

سابقه تاریخی: درس‌هایی از مناطق دیگر:

این پدیده تازه نیست. تاریخ پر از نمونه‌هایی‌ست که در آن‌ها زبان نه برای وحدت، بلکه برای سلطه جویی به کار رفته است:

- آلمان نازی به بهانه «حمایت» از آلمانی زبان‌ها، الحاق اتریش و منطقه سودت در چکسلواکی را توجیه کرد.
- روسیه زبان روسی را به عنوان ابزار مداخله در یوکراین و مشروعیت بخشی به تجاوز خود به کار برد.
- فرانسه هنوز از طریق فرانکوفونی به میراث استعماری خود در افریقا چنگ زده و با استفاده از زبان، ذهن روشنفکران مستعمرات پیشین را شکل می‌دهد.
- چین به شدت زبان‌های محلی مانند اویغوری و تبتی را سرکوب می‌کند و این را به نام وحدت ملی و نوسازی توجیه می‌نماید.

در تمام این موارد، زبان فقط ابزار ارتباط نبود، وسیله کنترل بود.

هویت ملی افغانستان نباید به بیرون واگذار شود:

افغانستان دارای تنوعات قومی، زبانی، فرهنگی و تاریخی است. این تنوعات نقطه قوت آن است. پروژه‌های که این پیچیدگی را در قالب یک روایت وارداتی و یکسان‌شده زیر پرچم «فارسی» القا میکند، نوعی استعمار نرم است که به هیچ وجه کمتر از تهاجم نظامی خطرناک نیست. چیزی که از دست می‌رود فقط لغات و اصطلاحات نیستند—بلکه روح یک ملت است. افغان‌ها باید بپرسند:

- چرا لغات و اصطلاحات وطنی با لغات وارداتی جایگزین می‌شوند؟
- چرا یک طرز صحبت خارجی از دری بالاتر دانسته می‌شود؟
- چرا تعبیرات افغانی که میراث مشترک با دیگر زبان‌های منطقه را نشان می‌دهند، طرد می‌گردند؟

این غنای فرهنگی نیست - این جا به جایی فرهنگی‌ست.

نتیجه‌گیری: از تنوع دفاع کنیم، امپریالیسم زبانی را رد کنیم:

زمان آن فرا رسیده که نظریه که ساده و بی‌غرض به نظر می‌رسد و خطرناک است که تحت عنوان «زبان مشترک یعنی سرنوشت مشترک» را رد کنیم. زبان نیز مانند خاک وطن، باید زمانی که در معرض تجاوز قرار می‌گیرد، دفاع شود. سیاست‌های فرهنگی ایران در قبال افغانستان، زیر نقاب ترویج فارسی، نمونه روشن دخالت نرم است - ریشه در عشق به میراث افغانستان ندارد، بلکه برخاسته از جاه طلبی جیوپولیتیکی‌ست.

زبان‌های افغانستان—همه‌ی آن‌ها - باید به شکل مناسب محافظت و ترویج شوند. در غیر این صورت، ما زمینه را برای تحقق پلان‌های بیگانه جهت شکستن وحدت ملی از درون فراهم می‌سازیم.

پایان